

Islamic Knowledge and Insight

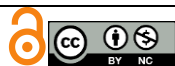
The Epistemological Structure of I'tibārī (Constructed) Concepts in the Thought of Allameh Tabataba'i and Their Social Implications

1. Fatemeh Abbasi: Department of Theology and Islamic Philosophy, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran
2. Mahmoud Abaeikooopae*: Department of Theology and Islamic Philosophy, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. (Email: mahmoodabaie2025@chmail.ir)
3. Mohammad Kazem Rezazadeh Joodi: Department of Theology and Islamic Philosophy, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

Abstract

The theory of *i'tibārīyāt* (constructed concepts) in the thought of Allameh Tabataba'i is not merely a linguistic or logical distinction from *ḥaqīqī* (real) perceptions; rather, it provides a philosophical and epistemological framework for explaining the emergence, function, and transformation of fundamental concepts that structure human voluntary and social life. This article, focusing on the inner structure of *i'tibārīyāt*, analyzes six key features and four main types of them, while examining their relation to philosophical categories such as *fiṭrah* (primordial disposition), practical reason, and the active faculties of the human being. The findings indicate that *i'tibārī* concepts, within Tabataba'i's intellectual system, are not merely products of subjective will, but are formed in the process of interaction between objective necessities and the mechanisms of practical reason. The conceptual duality of "pre-social/post-social," together with characteristics such as subjectivity, changeability, external effects, and the incapacity for demonstrative proof, provides a foundation for philosophical reconsideration of the human sciences on Islamic grounds. Thus, Tabataba'i's theory of *i'tibārīyāt* can be regarded as an attempt toward unifying epistemological, ontological, and social dimensions in the understanding of the human being.

Keywords: *i'tibārī perceptions; Allameh Tabataba'i; practical reason; social epistemology; fiṭrah; Islamic philosophy; constructed concepts*



How to cite: Abbasi, F., Abaeikooopae, M., & Rezazadeh Joodi, M. K. (2025). The Epistemological Structure of I'tibārī (Constructed) Concepts in the Thought of Allameh Tabataba'i and Their Social Implications. *Islamic Knowledge and Insight*, 3(3), 1-16.

© 2025 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 20 February 2025

Revise Date: 02 June 2025

Accept Date: 10 June 2025

Publish Date: 18 August 2025

معرفت و بصیرت اسلامی

ساختار معرفت‌شناختی اعتباریات در اندیشه علامه طباطبایی و پیامدهای اجتماعی آن

۱. فاطمه عباسی: گروه الهیات و فلسفه اسلامی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
۲. محمود عباسی کوپانی*: گروه الهیات و فلسفه اسلامی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (پست الکترونیک: mahmoodabaie2025@chmail.ir)
۳. محمد کاظم رضازاده جودی: گروه الهیات و فلسفه اسلامی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

چکیده

نظریه اعتباریات در اندیشه علامه طباطبایی، صرفاً تمایزی زبانی یا منطقی با ادراکات حقیقی نیست؛ بلکه چارچوبی فلسفی و معرفت‌شناختی برای تبیین چگونگی پدیدآیی، کارکرد و تحول مفاهیم بنیادینی ارائه می‌دهد که زندگی ارادی و اجتماعی انسان را سامان می‌بخشد. این مقاله با تمرکز بر ساختار درونی اعتباریات، به تحلیل شش ویژگی کلیدی و چهار گونه اصلی آن‌ها می‌پردازد و نسبت این مفاهیم را با مقولات فلسفی‌ای همچون فطرت، عقل عملی و قوای فعاله انسانی مورد واکاوی قرار می‌دهد. یافته‌ها نشان می‌دهد که مفاهیم اعتباری، در منظومه فکری علامه طباطبایی، صرفاً حاصل اراده ذهنی نیستند، بلکه در فرآیند تعامل میان ضرورت‌های عینی و سازوکار عقل عملی شکل می‌گیرند. دوگانگی مفهومی «قبل الاجتماع / بعد الاجتماع» در کنار ویژگی‌هایی چون ذهنی‌بودن، تغییرپذیری، آثار خارجی داشتن، و ناتوانی از اثبات برهانی، بستری برای بازاندیشی فلسفی در علوم انسانی مبتنی بر مبانی اسلامی فراهم می‌سازد. بدین‌سان، نظریه اعتباریات علامه طباطبایی را می‌توان کوششی در جهت وحدت‌بخشی میان ابعاد معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و اجتماعی در فهم انسان قلمداد کرد.

کلیدواژه‌گان: ادراکات اعتباری؛ علامه طباطبایی؛ عقل عملی؛ معرفت‌شناسی اجتماعی؛

فطرت؛ فلسفه اسلامی؛ مفاهیم اعتباری

شیوه استناددهی: عباسی، فاطمه، عباسی کوپانی، محمود، و رضازاده جودی، محمد کاظم. (۱۴۰۴). ساختار معرفت‌شناختی اعتباریات در اندیشه علامه طباطبایی و پیامدهای اجتماعی آن. *معرفت و بصیرت اسلامی*، ۳(۳)، ۱-۱۶.

© ۱۴۰۴ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲ اسفند ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۱۲ خرداد ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۲۰ خرداد ۱۴۰۴

تاریخ چاپ: ۲۷ مرداد ۱۴۰۴

مقدمه

در گستره حکمت اسلامی، علامه سید محمدحسین طباطبایی را باید متفکری دانست که با صورت‌بندی نظریه «ادراکات اعتباری»، افقی تازه در نسبت انسان با مفاهیم، و نسبت عقل با جامعه گشود. این نظریه، نه صرفاً تمایزی معرفت‌شناختی میان انواع ادراک، بلکه تبیینی هستی‌شناسانه از نحوهٔ تکوین مفاهیم در افق ذهن انسانی است؛ مفاهیمی که فاقد منشأ خارجی اند اما در نظام اندیشه و حیات جمعی، کارکردی انکارناپذیر دارند.

علامه با بازشناسی ریشه‌های ادراک در قوای فعال ذهن و نسبت آن با ضرورت‌های عملی، دوگانگی‌ای میان «ادراکات حقیقی» و «ادراکات اعتباری» ترسیم می‌کند؛ اولی بازتاب واقع در ذهن است و دومی، زائیدهٔ نیاز، غایت، و مناسبات اجتماعی انسان؛ بدین‌سان، ذهن نه صرفاً آینهٔ واقع، بلکه سازندهٔ سازه‌هایی است که بنیاد رفتار اخلاقی، حقوقی، و اجتماعی را رقم می‌زنند.

نظریهٔ ادراکات اعتباری، برخلاف ظاهر محدود آن به مباحث منطقی یا زبان‌شناختی، عمقی نظام‌ساز در منظومهٔ تفکر اسلامی دارد؛ تا آنجا که برخی آن را هم‌سنگ با «حرکت جوهری» ملاصدرا می‌دانند؛ همان‌گونه که حرکت جوهری ملاصدرا فهمی پویاتر از هستی ممکن ساخت، نظریهٔ اعتباریات نیز امکان تحلیل مفاهیم انسانی را به‌مثابه ساختارهایی سیال، وابسته به تاریخ، زبان و قدرت، فراهم می‌کند.

منشأ بحث اعتباریات از دیدگاه علامه طباطبایی

بررسی منشأ نظریهٔ اعتباریات در اندیشهٔ علامه طباطبایی، بازتابی است از نوع تلقی ما از مفهوم «نوآوری» در سنت فلسفی اسلامی. اگر نوآوری را نه به‌معنای گسست از پیشینیان، بلکه به‌مثابه بازخوانی خلاقانهٔ سنت تلقی کنیم، می‌توان ردپای این نظریه را تا ساختار اجتهادی مرحوم اصفهانی نیز پی گرفت؛ آن‌جا که مفاهیمی چون «حق» و «حکم» نه صرفاً تعبیری الهی یا لفظی، بلکه صورت‌هایی عقلانی برای انتظام عقل عملی تلقی می‌شدند. علامه طباطبایی، به‌عنوان شاگرد وی، این مبانی را از حوزهٔ اصول فقه به قلمرو معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی انتقال داد و صورت‌بندی جدیدی به

آن بخشید؛ با این‌حال، وی در *الاعتباریات* به‌صراحت اذعان می‌کند که پیشینیان در باب حقیقت و ساختار ادراکات اعتباری، بحثی مستقل ارائه نکرده‌اند (Tabatabai, 1995). این ادعا، اگرچه از منظر تاریخی قابل مناقشه است—چنان‌که شهید مطهری نیز بدان اشاره می‌کند (Yousefzadeh, 2001)—اما نشان‌دهندهٔ تلاش علامه برای تأسیس دستگاهی تحلیلی و مستقل در این حوزه است. برخی پژوهشگران، انگیزهٔ علامه را در پرداختن به اعتباریات، مواجهه با ایدئولوژی‌های زمانه‌اش، به‌ویژه مارکسیسم، دانسته‌اند. اما آنچه در آثار او برجسته است، نه واکنشی صرف به فضای ایدئولوژیک، بلکه تلاشی نظام‌مند برای پاسخ به پرسشی بنیادین است: چگونه مفاهیمی که منشأ خارجی ندارند، در زندگی انسانی منشأ آثار واقعی می‌شوند؟ ادراکات اعتباری در اندیشهٔ علامه، صرفاً ابزارهایی برای فهم عرف یا زبان روزمره نیستند، بلکه گره‌گاه ذهن، زبان و اجتماع‌اند. این مفاهیم محصول عقل منفعل نیستند، بلکه ساخته و پرداختهٔ عقل فعال‌اند. از همین‌رو، نظریهٔ اعتباریات تنها در حیطهٔ معرفت‌شناسی باقی نمی‌ماند، بلکه در حوزه‌های فلسفهٔ اخلاق، فلسفهٔ اجتماع و فلسفهٔ زبان، ظرفیت تبیین منطق بنیادین مفاهمه، قاعده‌گذاری و نظم اجتماعی را در اختیار می‌گذارد.

تحلیل فلسفی - معرفت‌شناختی

الف) تحلیل فلسفی فرآیند اعتبارسازی ذهن انسان

در چارچوب فکری علامه طباطبایی، یکی از کارویژه‌های اساسی فلسفه، تمیز هستی‌شناختی میان موجودات واقعی و مفاهیم اعتباری است. او با تفکیک دقیق میان ادراکات حقیقی که بر واقعیت نفس‌الامری دلالت دارند و ادراکات اعتباری که ساخته‌ی عقل عملی در پاسخ به ضرورت‌های زیستی و اجتماعی‌اند، برای تحلیل معرفت‌شناختی اعتبارات، جایگاهی مستقل و روشمند قائل می‌شود (Tabatabai, 2008)؛ بر اساس تحلیل او، انسان به‌واسطهٔ نیازهای طبیعی و غایات ذاتی خود، مفاهیمی را می‌سازد که مستقیماً با قوای فعالهٔ ذهن در ارتباط‌اند. این مفاهیم از طریق فرایند ذهن‌سازی و فعالیت وهمی، به‌صورت اعتبارات شکل می‌گیرند. مثال معروف

«انسان شجاع همچون شیر است» گویای همین سازوکار است: در اینجا «حد» شیر به انسان نسبت داده می‌شود و این تشبیه ذهنی، منشأ آثار روانی واقعی همچون تقویت هیجان یا انگیزش می‌گردد (Tabatabai, 2008). در تحلیل تطبیقی علامه میان سازمان طبیعی و سازمان ذهنی انسان، ادراکات اعتباری به‌مثابه ساختارهایی میانجی میان طبیعت و رفتارهای ارادی تفسیر می‌شوند (Tabatabai, 2008). مفاهیمی مانند مالکیت، باید اخلاقی، یا عرف اجتماعی، با نسبت «باید» شکل می‌گیرند؛ نسبتی که در بنیاد خود متکی بر ارتباط میان قوای فعاله و اهداف ارادی است. این نسبت، گرچه در مقام واقع متکی بر نیازهای عینی است، اما در ساحت ادراک، صورتی اعتباری می‌پذیرد (Tabatabai, 1985, 2008).

ب) مبانی معرفت‌شناختی و کارکردهای اجتماعی اعتبارات

علامه در این بخش، به دو پرسش بنیادین پاسخ می‌دهد: نخست، ریشه‌های شکل‌گیری اعتباریات کدام‌اند؟ و دوم، این اعتبارات چه نقشی در حیات اجتماعی انسان ایفا می‌کنند؟

وی سه راهکار برای کشف سرچشمه‌های اصیل اعتباریات پیشنهاد می‌کند:

۱) تحلیل قهقرایی مفاهیم پیچیده کنونی، مانند پول، تا رسیدن به ساختارهای بنیادینی همچون استخدام؛

۲) مطالعه جوامع ساده، اقوام بدوی و حتی حیوانات اجتماعی؛

۳) بررسی رفتار نوزادان و کودکان، به‌منظور کشف نخستین مراحل اعتبارسازی ذهنی (Khansari, 2008)؛ از منظر وی، زندگی اجتماعی بدون حضور اعتبارات ممکن نیست؛ چراکه ذهن انسان از طریق قوه وهم، حد یک شیء را به شیء دیگر نسبت می‌دهد—برای نمونه، سیب را «خوردنی» و کاغذ را «پول» می‌انگارد (اولیائی، ۱۳۸۹، صص. ۹۷-۹۹). این نوع نسبت‌دهی ذهنی، ساختار اصلی مفاهمه، هنجار، و تعامل اجتماعی را سامان می‌بخشد. گرچه مفاهیم اعتباری فاقد منشأ خارجی‌اند، اما آثار واقعی و پایداری در رفتار انسانی و

ساختار جامعه دارند. به بیان دقیق‌تر، نظام تکوینی انسان، خود بستر شکل‌گیری این مفاهیم را فراهم کرده و از رهگذر آن‌ها، کنش‌های ارادی، کنش‌های هنجاری و حیات اجتماعی معنا می‌یابد؛ بنابراین، نظریه اعتباریات علامه، نه فقط در مقام معرفت‌شناسی، بلکه در ساحت هستی‌شناسی کنش و نظم اجتماعی، بنیانی فلسفی و تبیینی فراهم می‌کند.

چیستی، چرایی و کارکرد ادراکات اعتباری در پاسخ‌گویی به نیازهای انسانی

در دستگاه معرفتی علامه طباطبایی، پرسش از چیستی و چرایی ادراکات اعتباری، به ساحت تحلیل بنیادهای عقل عملی و نیازهای فطری انسان گره می‌خورد. از منظر وی، اگرچه مفاهیم اعتباری فاقد صدق مطابقی با واقع‌اند، اما به‌واسطه نقش واسطه‌ای خود میان قوا و نیازها، منشأ آثار عینی و تأثیرگذار می‌گردند.

تمایز میان گزاره‌هایی چون «سقراط شیر است» و «سقراط انسان نیست» نمودی از تفاوت ساختاری ادراکات حقیقی و اعتباری است؛ اولی از سنخ تنزیل معنایی و پدیدآورنده واکنش احساسی و دومی، گزاره‌ای ناظر به واقع است که می‌توان صدق و کذب آن را ارزیابی کرد (Motahhari, 1994).

طباطبایی، با الهام از تحلیل دو ساحت وجودی انسان—یکی لایه حیاتی-زیستی (مانند تغذیه و تولیدمثل)، و دیگری لایه ادراکی-احساسی—بر این باور است که ادراکات حقیقی، به‌تنهایی پاسخ‌گوی نیازهای مرتبه دوم وجود انسان نیستند (Motahhari, 1994). این خلأ، ذهن انسان را به سوی تولید مفاهیم اعتباری سوق می‌دهد؛ از جمله مصادیق این اعتبارسازی، نسبت دادن نقش همسر به یک زن، یا اطلاق عنوان «پول» به کاغذ است؛ مفاهیمی که در بیرون، مطابق حقیقی ندارند، اما بر نوعی تشبیه، تخیل و تنزیل مفهومی مبتنی‌اند (Tabatabai, 1985). چنین مفاهیمی، به‌رغم فقدان مطابقت خارجی، سازوکارهایی واقعی در حیات اجتماعی پدید می‌آورند؛ در نتیجه، از نگاه علامه طباطبایی، ادراکات اعتباری نه صرفاً تولیدات ذهنی، بلکه ساختارهایی عقلانی-احساسی و

ابزارهایی ضروری برای سازمان‌دهی حیات انسانی‌اند. تحلیل وی، پیوندی درونی میان هستی‌شناسی ذهن، معرفت‌شناسی عقل عملی، و کارکرد اجتماعی مفاهیم برقرار می‌سازد و بستر مناسبی برای نظام‌سازی علوم انسانی اسلامی فراهم می‌کند.

ادراکات اعتباری به مثابه سازوکار عقل عملی: مبنای اخلاق و نظم اجتماعی در اندیشه علامه طباطبایی

۱. مفهوم‌شناسی و مبانی نظری اعتباریات

در منظومه فکری علامه طباطبایی، تمایز میان ادراکات حقیقی و اعتباری صرفاً یک تفکیک معرفت‌شناختی نیست، بلکه نقطه عزیمت برای فهم هستی‌شناسی عقل عملی، مبانی اخلاق، و نظم اجتماعی-سیاسی انسان به‌شمار می‌رود. این تمایز، بر دوگانگی «کاشفیت» در برابر «کارکرد» استوار است: ادراکات حقیقی بازتاب واقعیت خارجی‌اند و از حیث صدق و کذب بررسی‌پذیرند؛ در مقابل، ادراکات اعتباری، از سنخ معرفت‌های ابزاری، هنجاری و کارکردمحورند که نسبت وثیقی با اغراض عملی و منافع انسانی دارند (Tabatabai, 1985, 1995).

مفاهیم اعتباری نه به دلیل تطابق با امر نفس‌الامری، بلکه به سبب ایفای نقش در رفتار، تصمیم‌گیری و قاعده‌گذاری عقلانی در متن زندگی انسانی حضور دارند. به این معنا، اعتبار نوعی «ضرورت ساختاری» در مناسبات انسانی است که به‌رغم فقدان واقع‌نمایی، در تکوین نظم اجتماعی، اخلاقی و حقوقی جایگاهی بنیادین می‌یابد.

۲. از بازنمایی تا برساخت: چستی ادراکات حقیقی و اعتباری در فلسفه علامه

تمایز میان ادراکات حقیقی و اعتباری در تحلیل علامه طباطبایی، صرفاً یک تفکیک صوری یا منطقی نیست، بلکه نشانگر دو شیوهی بنیادین ذهن در مواجهه با واقعیت است: یکی شیوه‌ای کاشفانه که مبتنی بر بازنمایی عینی واقعیت است و دیگری شیوه‌ای برساننده که از دل نیاز و غایت‌مندی انسان سربرمی‌آورد.

ادراکات حقیقی گزاره‌هایی صدق‌پذیرند که با واقعیت خارجی تطابق دارند و ناظر به ماهیات اشیاءند. اما در مقابل، ادراکات اعتباری،

مفاهیمی‌اند که ذهن انسان در پاسخ به نیازها، کمبودها و مقتضیات زندگی عملی خود می‌سازد. این مفاهیم نه برای توصیف واقع، بلکه برای ساختن معنا، هدایت کنش، و تنظیم روابط انسانی پدید می‌آیند. مفاهیمی مانند «باید»، «حق»، «عدالت» یا «مالکیت»، بیش از آنکه دلالت‌گر باشند، سازنده معنا و امکان کنش‌اند؛ آن‌ها در افق اراده و ضرورت پدید می‌آیند، نه در آینه تطابق با خارج (Tabatabai, 1995).

۳. از تجربه تا ضرورت: بازخوانی سازوکار تکوین اعتبارات

علامه طباطبایی با اتکا به ساختار قوای ادراکی و فعّاله، نشان می‌دهد که ادراکات اعتباری صرفاً برآیند ترکیبات ذهنی یا قراردادهای زبانی نیستند، بلکه پاسخی عقلانی و ساختاری به خلأهای زیسته‌ی انسان‌اند. قوایی چون مصوره، واهمه، حافظه و ترکیبیه، داده‌های حسی را سازمان می‌دهند؛ اما در لحظه‌ی تصمیم و جهت‌دهی، این قوه فاعله است که مفهومی اعتباری را جعل می‌کند تا میان میل و فعل، پلی برقرار سازد (Khansari, 2008).

مبدأ این فرایند، همواره نوعی تجربه‌ی فقدان است—نیاز، گرسنگی، ناامنی یا نابرابری—که مفاهیم موجود از پاسخ‌گویی به آن عاجزند. ذهن، از رهگذر قوای خویش، مفاهیم تازه‌ای می‌سازد که به واسطه «باید» معنا می‌یابند. مثال کودک گرسنه که پس از چشیدن غذا آن را «باید خوردنی» می‌نامد، تصویری ساده اما دقیق از فرایندی پیچیده است که در آن، اراده و معنا درون ادراک مستقر می‌گردند (Tabatabai, 1995).

۴. ضابطه‌ی «باید» و تمایز حقیقی-اعتباری

در منظومه فکری علامه طباطبایی، واژه «باید» نه یک ابزار زبانی صرف، بلکه نشانه‌ای از ساخت مفهومی وابسته به اراده‌ی انسانی است؛ به‌ویژه آنگاه که ادراک ناظر به هدفی عملی باشد و از دل قوه فاعله معنا یابد. هرگاه ادراکی جهت‌دار، ارادی و معطوف به کنش باشد، در قلمرو ادراکات اعتباری جای می‌گیرد.

مفاهیمی مانند «ریاست»، «اطاعت»، «خوردنی بودن» یا «استحقاق»، نه از ذات اشیاء، بلکه از نسبت ذهنی انسان با هدفی عملی حاصل می‌شوند. واقعیت آن‌ها نه در عینیت بیرونی، بلکه در نسبت‌سازی میان انسان، خواستن و کنش نهفته است (Oliaei, 2010). از همین رو، اگر انسان از شیئی طبیعی چون سیب، مفهومی همچون «باید خورد» استخراج کند، نوعی ادراک اعتباری شکل گرفته که امکان تحقق اراده و زیست اجتماعی را فراهم می‌آورد. علامه از این سازوکار به‌عنوان بنیان شکل‌گیری علوم اعتباری، قواعد اخلاقی و نهادهای انسانی یاد می‌کند (Tabatabai, 2008).

۵. نسبت حقیقت و اثر: آیا اعتبارات بی‌پشتوانه‌اند؟

در مقابل ادراکات حقیقی که صدق یا کذب آن‌ها تابع مطابقت با واقع‌اند، ادراکات اعتباری با سنجهی «اثر عملی» سنجیده می‌شوند. علامه طباطبایی به‌روشنی نشان می‌دهد که هیچ ادراک اعتباری بدون منشأ خارجی—even if presumed or imagined—شکل نمی‌گیرد. به عبارتی، حتی مفاهیمی که فاقد تطابق مستقیم با واقعیت‌اند، بازهم در ریشه خود بر نوعی پیش‌فرض واقع‌مند یا منشأ ذهنی—عینی مبتنی‌اند.

برای مثال، اسکناس به‌عنوان یک شیء مادی (کاغذ) در خارج وجود دارد، اما مفهوم «ارزش مالی» آن صرفاً یک اعتبار اجتماعی است که از خواست جمعی، ساخت قدرت، و آثار اقتصادی ناشی می‌شود (Motahhari, 1994). همین‌طور، در تشبیه معشوق به ماه، هرچند این تشبیه مطابق با واقع نیست، اما از آن‌جا که «ماه» واقعیتی خارجی دارد، این تمثیل نیز ریشه در انتزاعی واقعی دارد و اثری احساسی و ادراکی در ذهن مخاطب برجای می‌گذارد (Tabatabai, 1985). از این منظر، اعتبارات با وجود آن‌که فاقد تطابق عینی‌اند، اما بی‌ریشه نیستند. آن‌ها از بستر واقعیت‌های فیزیکی، روانی، یا غایت‌مند انسانی برمی‌خیزند و از همین‌رو دارای مشروعیت عقلانی و کارکرد هستی‌شناسانه در نظام فکری علامه‌اند.

۶. از عقل عملی تا بازسازی علوم انسانی اسلامی: نقش مفاهیم اعتباری در تولید دانش بومی

یکی از مهم‌ترین نتایج نظریه اعتباریات در اندیشه علامه، فراهم‌شدن امکان بازسازی علوم انسانی بر پایه عقل عملی است. اگر مبنای علوم انسانی، مفاهیم و نهادهای اعتباری مانند عدالت، حق، قانون، تربیت و... باشد، آنگاه می‌توان این مفاهیم را نه از دریچه قرارداد اجتماعی یا تجربه‌گرایی، بلکه بر اساس تحلیل غایات عقل عملی و ساخت ذهن انسان بازخوانی کرد.

مطهری با تأثیر از نظریات علامه، به‌روشنی بیان می‌کند که مفاهیم اعتباری می‌توانند به‌مثابه بنیان معرفت‌شناختی علوم انسانی عمل کنند، مشروط بر آن‌که از تحلیل فلسفی و عقلانی عبور کرده باشند. نظام‌های کلان مانند اخلاق، عدالت اجتماعی، سیاست، حقوق و تعلیم و تربیت، همگی با تحلیل قوای فطری و نیازهای وجودی انسان، قابلیت بازتعریف مفهومی دارند؛ نه در قالب ساخت‌های ترجمه‌شده غربی، بلکه در چارچوب عقل عملی و حکمت اسلامی (Motahhari, 1994).

در این نگاه، مفاهیم اعتباری نه صرفاً ابزارهایی کاربردی، بلکه مؤلفه‌هایی هستی‌شناختی‌اند که در بستر آن‌ها، جهان انسانی شکل می‌گیرد. بدین‌سان، علوم انسانی اسلامی می‌تواند بر پایه تفکیک دقیق ادراکات حقیقی و اعتباری و با اتکا بر تحلیل عقل عملی، به بنیانی درون‌زا، عقلانی و معنادار دست یابد.

۷. موضع علامه طباطبایی در برابر تلقی‌های واقع‌گرایانه و نسبی‌گرایانه از ارزش‌ها

از جمله مسائل کلیدی در ساختار نظری علامه طباطبایی، نقد دیدگاه‌هایی است که مفاهیم ارزشی را همچون داده‌هایی عینی و مستقل از فاعل شناسا تلقی می‌کنند. طباطبایی با تأکید بر پیوند بنیادین این مفاهیم با عقل عملی، اراده، و غایات انسانی، کوشیده است نشان دهد که ارزش‌ها نه واقعیت‌هایی انکشاف‌پذیر، بلکه ساختارهایی معنادار و غایت‌محور در بستر حیات انسانی‌اند؛ از منظر ایشان، مفاهیم اخلاقی، حقوقی و اجتماعی، گرچه در سامان‌دهی نظم جمعی انسان نقشی اساسی دارند، اما منشأ هستی‌شناختی آن‌ها در ذات اشیاء نیست، بلکه در نسبت‌های غایت‌مند میان انسان، هدف، اراده و

عقل عملی ریشه دارد (Tabatabai, 2008). در این نگرش، ارزش‌ها از سنخ انکشاف یا انطباق با واقع نیستند، بلکه کارکردی و غایت‌مدارند؛ یعنی در بستر حیات انسانی و عقل عملی پدید می‌آیند و در نسبت با ضرورت‌های ارادی و اجتماعی معنا می‌یابند. این رویکرد، نقطه‌ی گذار علامه از دو قرائت رایج در فلسفه اخلاق است: نخست، واقع‌گرایی متافیزیکی سنتی که ارزش‌ها را ذاتی، مطلق و مستقل از اراده انسان می‌داند، و دوم، نسبی‌گرایی مدرن که آن‌ها را اموری صرفاً سلیقه‌ای، فرهنگی یا قراردادی می‌انگارد (Darwall, 2001).

علامه طباطبایی، با ارائه نظریه‌ای مبتنی بر عقل عملی، دستگاهی فلسفی طراحی می‌کند که در آن، مفاهیم ارزشی مانند عدالت، حق، حسن و قبح، نه ذاتی‌اند و نه قراردادی صرف؛ بلکه سازه‌هایی عقلانی‌اند که در پاسخ به ضرورت‌های حیاتی و کنش‌ورز انسان، پدیدار می‌شوند. به تعبیر وی، این مفاهیم «جعلی» هستند، اما جعل آن‌ها برخاسته از نیازهای واقعی زندگی انسانی و کارکردهای اراده‌مند عقل عملی است (Tabatabai, 2008).

بدین‌سان، نظریه اعتباریات در اندیشه علامه، نوعی واقع‌گرایی کارکردی (functional realism) را ارائه می‌کند؛ رویکردی که ضمن پذیرش وابستگی مفاهیم ارزشی به ذهن و جامعه، اعتبار آن‌ها را نه به دلیل انطباق با ذات اشیاء، بلکه به سبب نقش تنظیمی آن‌ها در زیست عقلانی انسان توجیه می‌کند. این دستگاه فکری، افقی نو برای فهم هستی‌شناسی ارزش‌ها، بازسازی فلسفه اخلاق اسلامی، و نقد بنیادهای علوم انسانی مدرن فراهم می‌سازد.

اصول زیربنایی نظریه اعتباریات

علامه طباطبایی ساختار مفاهیم اعتباری را بر سه اصل بنیادین استوار می‌داند: **اصل استخدام، اصل علیت و معلولیت، و اصل انطباق با احتیاجات**. این اصول که همگی ریشه در فطرت انسانی دارند، سازوکار شکل‌گیری جامعه، عقل عملی و کارکرد مفاهیم اعتباری را تبیین می‌کنند (Oliaei, 2010).

۱. اصل استخدام

علامه طباطبایی اصل استخدام را خاستگاه نخستین اعتبارات و مبنای شکل‌گیری جامعه انسانی می‌داند. بر اساس این اصل، انسان به حکم طبیعت خویش، تمایل دارد از توان و قوای دیگران در جهت تحقق منافع خود بهره گیرد. این گرایش، زمینه‌ساز توافقات اولیه و نهایتاً شکل‌گیری ساختارهای اجتماعی و مفاهیم اعتباری است (Tabatabai, 2008). از منظر او، حتی پیچیده‌ترین نهادهای اجتماعی و حقوقی نیز در نهایت به این گرایش اصیل بازمی‌گردند (Oliaei, 2010).

۲. اصل علیت و معلولیت

از دیدگاه علامه، اعتبارها صرفاً قراردادهای ذهنی نیستند، بلکه صورت‌بندی‌های عقل عملی‌اند که بازتابی از نظم علی جهان‌اند. به‌طور خاص، مفاهیمی مانند «وجوب» یا «لزوم»، ریشه در ضرورت رابطه علت و معلول دارند؛ به گونه‌ای که نبود این ریشه در واقعیت خارجی، اعتبار را از اعتبار می‌اندازد (Tabatabai, 1995). از این منظر، حتی مفاهیم برساخته‌ی ذهنی نیز اگر فاقد نسبت علی باشند، نمی‌توانند در عقل عملی جایگاه معرفتی پیدا کنند.

۳. اصل انطباق با احتیاجات

ادراکات اعتباری برخلاف ادراکات حقیقی که متکی به تطابق با واقعیت‌اند، تابع نیازهای حیاتی، زیستی و اجتماعی انسان‌اند. این اصل، پیوند میان عقل عملی و زیست انسانی را نشان می‌دهد و نزد علامه و شهید مطهری به مثابه نوآوری فلسفی در سنت حکمت اسلامی معرفی شده است (Tabatabai, 1985; Yousefzadeh, 2001). ادراکات اعتباری مانند سایر قوای زیستی، در مسیر تکامل و ارتقا قرار دارند؛ در حالی که ادراکات حقیقی از ثبات نسبی برخوردارند و تابع ساختارهای مطلق‌گرایانه‌اند (Tabatabai, 1995). این اصل، نسبت به نظریه‌های غربی چون «تبعیت از محیط»، دیدگاهی جامع‌تر دارد؛ زیرا به جای نفی مطلق ثبات معرفتی، بر تمایز معرفت حقیقی و اعتباری تأکید می‌ورزد (Oliaei, 2010).

آثار رفتاری، معیار اعتبار این مفاهیم اند، نه تطابق آن‌ها با واقعیت عینی.

۲. ذهنی بودن

اعتباریات در قلمرو ذهن، وهم و خیال انسان ساخته می‌شوند و برخاسته از فرایندهای ادراکی، مقایسه‌ای و ارادی‌اند. ذهن انسان با بهره‌گیری از توانایی‌های تصور و ترکیب، مفاهیمی را می‌آفریند که اگرچه واقع‌نما نیستند، اما در سازمان‌دهی روابط انسانی کارآمدند. تحلیل استعاره در اندیشه علامه، نمونه‌ای روشن از این فرایند است. وی با الهام از سنت بلاغی اسلامی، نشان می‌دهد که در استعاره، ذهن گوینده مشبّه را مصداق مشبّه‌به فرض می‌کند و از این رهگذر، معنای تازه‌ای را در ظرف وهم می‌سازد (Tabatabai, 1985). این گونه مفاهیم، نه به مدد مطابقت با خارج، بلکه از راه تأویل، مشابهت ذهنی و فرض کاربردی معنا می‌یابند و در حوزه‌ی عقل عملی ایفای نقش می‌کنند.

۳. تغییرپذیر بودن و عوامل مؤثر بر آن

در حالی که مفاهیم حقیقی ثبات و کلیت دارند، مفاهیم اعتباری تابع دگرگونی‌های شرایط اجتماعی، عواطف انسانی و نیازهای عملی‌اند. علامه بر این نکته تأکید دارد که ادراکات اعتباری، به‌ویژه در ساحت‌های شاعرانه و احساسی، از ثبات برخوردار نیستند؛ چنان‌که ممکن است ذهن شاعر در یک موقعیت، فردی را «شیر» و در موقعیتی دیگر همان فرد را «موش» بنامد. البته برخی اعتبارات کلان نظیر «عدالت» یا «مالکیت»، با وجود ثبات نسبی، همواره بر اصل «أخف و أسهل» بنا شده‌اند و قابل تغییرند. به بیان علامه، ممکن است امری در دوره‌ای مصداق حسن باشد و در دوره‌ای دیگر مصداق آن تغییر یابد (Tabatabai, 1985). در نتیجه، تغییرپذیری اعتباریات نشانه‌ی ضعف نیست، بلکه بازتاب تحول در مقتضیات عقل عملی و نظم اجتماعی است.

۱.۳. عوامل محیطی و جغرافیایی

هر منطقه‌ای از جهت گرما، سرما و دیگر ویژگی‌های طبیعی، تأثیرات متفاوتی بر احساسات، افکار، و در نتیجه ادراکات اعتباری افراد دارد.

در نهایت، علامه از اصولی مانند «تنازع بقا»، «بقای اصلح» و «تبعیت از محیط» نیز سخن می‌گوید، مشروط بر آن‌که تابع قانون علیت باشند. در غیر این صورت، آن‌ها را ناقص یا ناکافی می‌داند (Tabatabai, 2008). در تفسیر قرآنی‌اش نیز، او به‌جای تأیید مطلق تنازع، از مکانیزم بازدارندگی متقابل اجتماعی برای حفظ تعادل یاد می‌کند (Tabatabai, 1995). حتی در پیچیده‌ترین سازه‌های مفهومی اجتماعی، رد پای فطرت و غایت‌مندی انسانی از نظر او قابل تشخیص است (Tabatabai, 1985).

ویژگی‌های اعتباریات

در منظومه فکری علامه طباطبایی، اعتباریات صرفاً صورت‌های قراردادی یا ابزارهای زبانی برای تسهیل مناسبات انسانی تلقی نمی‌شوند، بلکه به‌منزله‌ی ساختارهای مفهومی‌ای هستند که عقل عملی، در پاسخ به ضرورت‌های ارادی، اجتماعی و غایت‌مند، آن‌ها را جعل می‌کند. این مفاهیم، به‌رغم فقدان مابازای عینی، در سامان‌دهی حیات جمعی و ترسیم نظم هنجاری جامعه، نقشی بنیادین دارند. از این منظر، اعتباریات نه تابع صرف عرف‌اند و نه خنثی در مقام معرفت، بلکه واسطه‌ای میان فاعلیت ذهن، اقتضائات عینی و نهادهای اجتماعی به شمار می‌روند. در ادامه، به تحلیل شش ویژگی بنیادی این ادراکات از منظر طباطبایی خواهیم پرداخت.

۱. آثار خارجی داشتن

با آن‌که مفاهیم اعتباری فاقد مصداق نفس‌الامری در جهان خارج‌اند، اما واجد آثاری عینی، اجتماعی و رفتاری‌اند. ادراکات حقیقی، به‌واسطه‌ی اتکای آن‌ها به واقعیت خارجی، در نسبت صدق و کذب تعریف می‌شوند؛ حال آن‌که مفاهیمی نظیر «مالکیت»، «زوجیت» یا «قانون»، محصول ذهن‌اند و در ظرف توهم و اراده‌ی انسانی شکل می‌گیرند. با وجود این، چنین مفاهیمی قادرند ساختارهای حقوقی، روابط اجتماعی و نظام‌های اخلاقی را سازمان‌دهی کنند. علامه طباطبایی تصریح می‌کند: «اگر یکی از این معانی وهمیه فرض کنیم که اثر خارجی نداشته باشد، آن معنا لغو و بی‌اثر و دروغ حقیقی خواهد بود» (Tabatabai, 1985). در نتیجه، کارآمدی عملی و

به عنوان نمونه، شرایط اقلیمی گرمسیری یا قطبی، یا مشاغلی چون باغبانی یا تجارت، هریک نظامی متفاوت از مفاهیم اعتباری را شکل می دهند (Tabatabai, 1985; Oliaei, 2010).

۲.۳. محیط عمل و نوع اشتغال

نوع شغل انسان تأثیر مستقیمی بر جهان ادراکی او دارد. تجربه های عاطفی و ذهنی یک باغبان با یک بازرگان تفاوت دارد و این تفاوت، زمینه ساز تفاوت در نظام اعتبارات ذهنی و اجتماعی آنان است (Tabatabai, 1995).

۳.۳. تکرار و تلقین

افکار و باورهایی که به واسطه ی تبلیغات، تلقین، توارث یا تربیت وارد ذهن انسان می شوند، نقش مهمی در تثبیت یا دگرگونی مفاهیم اعتباری دارند (Tabatabai, 1995; Esmaeili, 2014).

۴.۳. توسعه علوم و تکامل بشری

با پیشرفت علم و فناوری، ادراک انسان از مفاهیم چون «خوب» و «بد» نیز دگرگون می شود. پیشرفت تمدن انسانی باعث شده بسیاری از ارزش های قدیمی بی اعتبار شده و جای خود را به مفاهیم جدیدی بدهند (Tabatabai, 2008; Oliaei, 2010).

۴. مبتنی بودن بر حقیقت

علامه طباطبایی تأکید می کند که هیچ ادراک اعتباری ای در خلأ ذهنی محض پدید نمی آید؛ بلکه همه ی اعتباریات به نحوی بر ادراکات حقیقی مبتنی اند. ذهن انسان برای ساختن مفاهیم اعتباری، ناگزیر است بر ادراکات حسی یا عقلی تکیه کند و با تصرف در آن ها، صورت های مفهومی تازه ای پدید آورد که در خدمت کنش و اراده قرار گیرند (Tabatabai, 2008). از این منظر، مفاهیم اعتباری بسط ها و توسعه هایی اند که در ظرف پندار و بر مبنای واقعیات عینی شکل گرفته اند. به تعبیر دیگر، اگرچه اعتباریات اختراعی اند، اما ریشه در واقعیت دارند و به همین سبب، دلخواهی و نسبی محض نیستند.

۵. فقدان ساختار برهانی و ابتناء بر قیاس جدلی

در نظام منطقی علامه طباطبایی، مفاهیم اعتباری به دلیل فقدان ماهیت حقیقی و عدم بازگشت پذیری به اصول بدیهی، از شمول تعریف و برهان منطقی خارج اند. چون مفاهیم اعتباری ترکیبی وهمی و فاقد جنس و فصل اند، حد منطقی — اعم از تام یا ناقص — بر آن ها صادق نیست (Tabatabai, 2008). همچنین چون مقدمات برهان باید کلی، دائمی و ضروری باشند و مفاهیم اعتباری فاقد این ویژگی ها هستند، نمی توان آن ها را در قالب برهان اثبات کرد (Tabatabai, 1995).

از این رو، قیاس جاری در اعتباریات از سنخ جدل است که مبتنی بر قضایای مشهور و مسلم است. علامه در نهایة الحکمة تصریح می کند: «قیاس جاری در مورد اعتباریات همان جدل است که مقدمات آن را از قضایای مشهور و مسلم فراهم می گردد». منظور از قضایای مشهور، گزاره هایی است که مورد پذیرش عموم عقلا یا اهل نظر است، نه لزوماً مطابق با واقع. در مقابل، قضایای مسلم، گزاره هایی اند که دو طرف بحث بر آن توافق دارند، حتی اگر در واقع نادرست باشند (Tabatabai, 1995). این نوع گزاره ها در منطق اسلامی، مشهورات بالمعنی الاخص خوانده می شوند (Mosleh, 2013). از منظر جامعه شناسی معرفت، این ویژگی نشان می دهد که استدلال در باب مفاهیم اعتباری بر پایه ی توافق و اجماع اجتماعی استوار است، نه بر کشف حقیقتی عینی. به تعبیر خوانساری، قیاس در اعتباریات، نه از جهت ماده، نه از جهت ضرورت نتیجه، و نه از حیث ثبوتی، مشمول اصول برهان نیست؛ بلکه قیاسی است مبتنی بر مقبولات، مقاصد عقلایی و انسجام منطقی ظاهری، نه صدق مطابقی (Khosropanah, 2011; Khansari, 2008). در نتیجه، مفاهیم اعتباری نه گزاره هایی برهانی اند و نه صرفاً خطابی؛ بلکه در میانه ی عقل نظری و عقل عملی، در حوزه ی استدلال های عقلایی و جدلی معنا می یابند.

در مجموع، ویژگی های پنج گانه اعتباریات — یعنی: داشتن آثار خارجی، ذهنی بودن، تغییر پذیری، ابتناء بر ادراکات حقیقی و عدم برخورداری از ساختار برهانی و اتکاء به قیاس جدلی — در منظومه

فکری علامه طباطبایی، نشان‌گر آن‌اند که اعتباریات نه اموری صرفاً اعتباری در معنای رایج آن، بلکه ساختارهایی پیچیده، پویا و میان‌رشته‌ای‌اند که در مرز میان ذهن، واقع و جامعه پدید می‌آیند. این مفاهیم، از یک‌سو، ریشه در واقعیت دارند و بر ادراکات حسی و عقلی مبتنی‌اند و از سوی دیگر، در پاسخ به ضرورت‌های عقل عملی و نیازهای حیات ارادی و اجتماعی جعل می‌گردند. از این منظر، اعتباریات نه ابزارهای صرف زبانی، و نه تصورات ذهنی بی‌پشتوانه، بلکه واسطه‌هایی کارکردی‌اند که پیوند میان ساحت معرفت، اراده، و ساخت اجتماعی را ممکن می‌سازند. بدین‌سان، نظریه اعتباریات علامه طباطبایی، دستگاهی فلسفی برای تبیین خاستگاه، منطق و نقش مفاهیم بنیادین در حیات انسانی عرضه می‌کند که هم در قلمرو معرفت‌شناسی ریشه دارد و هم در قلمرو فلسفه اجتماعی گسترش می‌یابد.

جامعه‌شناسی فلسفی اعتباریات در اندیشه‌ی علامه طباطبایی

در منظومه‌ی فکری علامه طباطبایی، اعتباریات نه صرفاً ابزارهای ذهنی یا قراردادهای زبانی، بلکه سازوکارهایی عقلانی و اجتماعی‌اند که در تعامل انسان با هستی، نقش واسط میان واقعیت و اراده را ایفا می‌کنند. این مفاهیم در حکم واسطه‌هایی هستند که از طریق آن‌ها انسان می‌تواند نظامات اجتماعی، حقوقی، اخلاقی و معرفتی را خلق و سامان‌دهی کند. به همین جهت، اعتباریات در اندیشه‌ی علامه، واجد نوعی «واقعیت جامعه‌شناختی» هستند؛ واقعیتی که نه مستقل از ذهن انسان است، نه به‌تمامی دلخواهی، بلکه برآمده از نیازهای عقل عملی و ساختارهای بین‌الذهانی است.

۱. ساخت‌یابی اجتماعی اعتباریات

از منظر جامعه‌شناسی فلسفی، اعتباریات همانند مفاهیم «نظام اجتماعی»، «نقش اجتماعی»، «حق»، «مالکیت» یا «عدالت»، در ساختار زندگی جمعی حضور فعال دارند. علامه طباطبایی با پذیرش آن‌که این مفاهیم فاقد مابازای خارجی‌اند، بر این نکته تأکید دارد که بدون این ساخت‌های ذهنی، امکان تحقق نهادهای اجتماعی وجود ندارد.

به‌عبارت دیگر، اعتباریات همان چیزی هستند که ساختار اجتماعی را ممکن می‌سازند؛ به تعبیر او، «قوانین، ملکات، و حقوق، همگی از مقوله اعتباریاتی‌اند که عقل عملی انسان برای تنظیم روابط ارادی وضع می‌کند و اگر از آثار خارجی تهی باشند، لغو و مهمل خواهند بود» (Tabatabai, 1995). در این چارچوب، کارکرد اجتماعی اعتباریات را می‌توان در هماهنگ‌سازی کنش‌های فردی، تثبیت روابط و تثبیت انتظارات در کنش متقابل اجتماعی دانست. ساخت‌هایی که در نگاه نظریه‌پردازانی چون دورکیم، گیدنز و هابرماس حاصل کنش متقابل ذهن‌های آگاه تلقی می‌شوند، در منظومه فکری علامه طباطبایی با ابتنا بر عقل عملی و اهداف فطری تحلیل می‌گردند.

۲. عقل عملی و نهادسازی اجتماعی

علامه طباطبایی با الهام از حکمت متعالیه و در امتداد فلسفه اسلامی، عقل عملی را قوه‌ای تصویرگر غایات و تنظیم‌گر اراده معرفی می‌کند که بر اساس آن، مفاهیم اعتباری پدید می‌آیند. این عقل عملی، نه تنها مبنای فردی تصمیم‌گیری است، بلکه در سطح اجتماعی، به‌مثابه بنیاد نهادسازی و نظم اجتماعی عمل می‌کند. به همین دلیل، مفاهیم اعتباری چون «حق»، «وظیفه»، «عدالت» یا «مسئولیت»، بازتابی از کارکرد اجتماعی عقل عملی‌اند. طباطبایی می‌نویسد: «افعال ارادی بدون اعتبارات ممکن نیست؛ و این اعتبارات، هم در فرد حاصل می‌شوند و هم در میان عقلای بالفطره شکل می‌گیرند و توسعه می‌یابند» (Tabatabai, 1985). در اینجا، عقل عملی از حدود فردی فراتر رفته و به یک عقل بین‌الذهانی تبدیل می‌شود که در تعامل عقلای اجتماع، مفاهیم اعتباری مشترک را پدید می‌آورد. این عقلانیت جمعی، در واقع پیش‌فرض تشکیل نهادهای حقوقی، اخلاقی و حتی مفاهیم بنیادین سیاسی است.

۳. جامعه، سازه‌ای اعتباری بر بنیان فطرت

در الگوی معرفتی علامه طباطبایی، برخلاف تلقی‌هایی که جامعه را صرفاً حاصل قراردادهای ارادی یا منافع فردی می‌دانند، اجتماع ریشه در ساختار فطری انسان دارد. به باور ایشان، مفاهیم و نهادهای

ادراکات اعتباری در حیوان: دیدگاه موجهی جزئی

علامه طباطبایی با نگاهی دقیق به ساختار ادراکات، تصریح می‌کند که اعتباریات اختصاص به انسان ندارند؛ بلکه حیوانات نیز، به میزان شعور غریزی و ادراکات ابتدایی خود، از نوعی ادراک اعتباری برخوردارند. «انسان (یا هر موجود زنده) به واسطه به کار انداختن قوای فعاله خود، یک سلسله مفاهیم و افکار اعتباریه تهیه می‌نماید» (Tabatabai, 1995)؛ از نظر او، هر فعل ارادی مسبوق به یک «باید» اعتباری است. چون حیوانات نیز دارای افعال ارادی‌اند، وجود نوعی درک اعتباری در آن‌ها ضروری به نظر می‌رسد. این اعتبارات، گرچه ابتدایی‌اند، اما برای رفع نیازهای حیاتی موجود زنده مانند تغذیه، دفاع یا تولیدمثل شکل می‌گیرند و بازتابی از رابطه‌ی میان شعور غریزی و ضرورت‌های زیستی‌اند (Tabatabai, 1985). علامه این دیدگاه را به نحو «موجهی جزئی» می‌پذیرد؛ بدین معنا که هرچند برخی مفاهیم اعتباری در حیوانات یافت می‌شود، اما این مفاهیم محدود به سطح غریزی‌اند و شامل اعتبارات پیچیده‌ی اخلاقی، حقوقی، یا اجتماعی نمی‌شوند. این نظریه مورد انتقاد برخی متفکران معاصر قرار گرفته است. شهید مطهری، با تأکید بر تمایز بنیادین میان اختیار و غریزه، افعال حیوان را نه کاملاً ارادی و نه کاملاً غیراختیاری می‌داند. دکتر عبدالکریم سروش نیز با تردید در باب نسبت میان ادراکات مفهومی و رفتارهای غریزی در حیوانات، نسبت دادن اعتبارات به حیوانات را محل مناقشه می‌داند (Yousefzadeh, 2001).

تصدیق، رکن متمایز انسان در تولید اعتبارات

نقطه‌ی تمایز اساسی انسان و حیوان از دیدگاه علامه، در توانایی «تصدیق» نهفته است. تصدیق، به معنای ترکیب دو تصور برای دستیابی به گزاره‌ای قابل ارزیابی (صدق/کذب) است؛ فرایندی که تنها انسان بدان دسترسی دارد و حیوان، به رغم داشتن برخی تصورات ابتدایی، فاقد این قدرت منطقی-ادراکی است (Yousefzadeh, 2001). بدین ترتیب، گرچه هر دو موجود می‌توانند افعالی ارادی و هدفمند داشته باشند، اما تنها انسان قادر است با استفاده از قوه‌ی

اجتماعی، بازتابی از میل طبیعی انسان به خیر، نفع و عدالت‌اند و عقل عملی بر پایه این گرایش‌ها، به جعل مفاهیم اعتباری برای تنظیم مناسبات اجتماعی می‌پردازد. از این رو، مفاهیم اعتباری نه ساخته‌هایی صرفاً قراردادی، بلکه قواعدی عقلانی‌اند که در نسبت با فطرت و غایات طبیعی انسان معنا می‌یابند. علامه می‌نویسد: «العقلاء نعنی بهم هم‌المجتمعین بالفطره یتحرکون نحو الخیر و النافع بالطبع» (Tabatabai, 1985). — یعنی «مراد از عقلاء، انسان‌هایی است که بر اساس فطرت اجتماعی، به سوی خیر و منفعت گرایش دارند». این نگاه، زمینه نزدیکی با مفاهیم نوین جامعه‌شناسی نیز دارد؛ برای مثال، هابرماس از نهادهای عقلانیت جمعی به عنوان سازه‌های هم‌فهمی در جامعه یاد می‌کند، و گیدنز نظم اجتماعی را بر اساس ساخت‌یابی دوگانه تعریف می‌کند. با این حال، آنچه نظریه اعتباریات علامه را متمایز می‌سازد، تأکید بر پیوند درونی میان عقل عملی، فطرت و ضرورت‌های حیات انسانی است. اجتماع، در این تلقی، نه محصول صرف اراده و توافق، بلکه برآمده از ساختاری است که عقل و طبیعت انسانی به گونه‌ای هم‌افزا آن را پدید می‌آورند.

۴. پیامدهای اجتماعی اعتباریات در تنظیم ساختار قدرت

و عدالت

یکی از دستاوردهای مهم تحلیل فلسفی اعتباریات، روشن ساختن این نکته است که مفاهیم قدرت، حق، قانون، عدالت و مشروعیت همگی از سنخ مفاهیم اعتباری‌اند. از این رو، نهادهای اجتماعی مانند حکومت، قضاوت، مجازات یا مالکیت، بدون پشتوانه‌ی اعتبار عقلای جامعه فاقد معنا خواهند بود. اما این اعتبارات باید با عقلانیت عملی و معیارهای فطری تطبیق یابند تا مشروعیت یابند. طباطبایی معتقد است که اگر مفاهیم اعتباری بدون اثر خارجی و بدون پیوند با خیر و نفع عقلایی باشند، «دروغ حقیقی» تلقی می‌شوند (Tabatabai, 1995). این گزاره را می‌توان مبنایی برای نقد نظریه‌های اقتدارگرایانه یا ساختارهای صوری قانون‌گرای محض دانست.

تبیین تفاوت انسان و حیوان در جامعه‌سازی

تصدیق، مفاهیم پیچیده‌ی اعتباری را خلق کرده و ساختارهای اخلاقی، اجتماعی، حقوقی و نظری را بنیان نهد. علامه طباطبایی حتی افعال غریزی را نیز دارای نوعی اراده می‌داند، زیرا بر پایه‌ی حب ذات و لذت شکل می‌گیرند (Tabatabai, 1985)؛ اما او تصریح می‌کند که عقل انسان با ارتقاء قوای فعاله، توان ساخت مفاهیمی را دارد که از سطح واکنش‌های حیاتی فراتر می‌رود و در سطح نهادسازی، فرهنگ‌سازی و ارزش‌گذاری اجتماعی بروز می‌کند.

دسته‌بندی مفاهیم اجتماعی و فردی در چارچوب اعتباریات از منظر علامه طباطبایی

در تحلیل مفهومی ادراکات اعتباری، علامه طباطبایی نظامی چهارلایه و منسجم بنیان می‌نهد که هم‌زمان ابعاد معرفت‌شناختی، روان‌شناختی و اجتماعی حیات انسانی را در بر می‌گیرد. این الگو، ضمن تمایزگذاری دقیق میان انواع اعتبارات، ساختار کلی ادراکات عملی انسان را در نسبت با عقل، اراده و زیست اجتماعی باز می‌نماید. تقسیم‌بندی مزبور شامل چهار محور اصلی است: تمایز در مبنا (ماهوی یا عملی بودن)، ثبات‌پذیری، منشأ هستی‌شناختی، و وابستگی به اجتماع (Esmaili, 2014; Khosropanah, 2011; Yousefzadeh, 2001).

۱. تمایز میان اعتباریات بالمعنی‌الاعم و بالمعنی‌الاخص

- اعتباریات بالمعنی‌الاعم مفاهیم انتزاعی و ثانوی فلسفی‌اند که در برابر مفاهیم ماهوی قرار می‌گیرند؛ همچون وجود، وحدت، امکان، و امتناع. این مفاهیم از امور واقعی انتزاع شده و از نظر هستی‌شناختی تابع نحوه‌ی تعقل‌اند.
- اعتباریات بالمعنی‌الاخص به مفاهیمی اطلاق می‌شود که حاصل فعلیت‌یافتن عقل عملی در فرآیند انتخاب و کنش‌اند. این اعتبارات که از نوآوری‌های برجسته‌ی علامه محسوب می‌شوند، بنیاد نظم ارزشی و حقوقی انسان را تشکیل می‌دهند و هم‌زاد با تجربه‌ی ارادی‌اند (Yousefzadeh, 2001).

۲. تمایز میان اعتباریات ثابت و متغیر

- اعتباریات عمومی و ثابت، مفاهیمی جهان‌شمول و پایدارند که در تمام فرهنگ‌ها و ادوار تاریخی حضور دارند؛ مانند اعتبار علم، اصل وجوب، و مفهوم مالکیت. این مفاهیم با فطرت انسانی سازگار بوده و نقش بنیادینی در تنظیم حیات فردی و اجتماعی ایفا می‌کنند (Tabatabai, 1985).
- اعتباریات خصوصی و متغیر، مفاهیمی‌اند که بر پایه‌ی اقتضائات تاریخی، فرهنگی یا روانی تحول می‌پذیرند؛ نظیر الگوهای زیبایی، سبک‌های زندگی یا ساختارهای حکومتی. این مفاهیم وابسته به شرایط زیستی متغیر جوامع‌اند (Oliaei, 2010).

۳. تمایز میان اعتباریات محض و غیرمحض

- اعتباریات محض (وهمی)، مفاهیمی‌اند که خاستگاهی صرفاً ذهنی دارند و فاقد ما بازای خارجی‌اند. این مفاهیم بیشتر به حوزه‌هایی نظیر تخیل و تمثیل تعلق دارند و در تحلیل منطقی دچار چالش‌اند.
- اعتباریات غیرمحض، با آن‌که خصلتی اعتباری دارند، از واقعیت‌های عینی و نیازهای واقعی انسانی نشئت می‌گیرند و در ذهن به صورت مفهوم سامان می‌یابند. این دسته، محور ساخت نهادهای اجتماعی و اخلاقی‌اند (Oliaei, 2010; Yousefzadeh, 2001).

۴. تمایز میان اعتباریات قبل‌الاجتماع و بعد‌الاجتماع

الف) اعتباریات قبل‌الاجتماع

- این دسته از مفاهیم، برخاسته از فطرت و قوای درونی انسان‌اند و در خلوت فرد نیز پدید می‌آیند. علامه پنج اعتبار بنیادین را در این زمینه شناسایی می‌کند:
- اعتبار وجوب: شالوده‌ی هر فعل اختیاری بر پایه‌ی الزام و ضرورت درونی بنا نهاده می‌شود (Tabatabai, 2008).

۲. اعتبار حسن و قبح: کنش‌ها بر اساس ملایمت یا منافرت با قوای فعاله، خوب یا بد ادراک می‌شوند (Motahhari, 1994).

۳. اعتبار آخف و أسهل: عقل عملی تمایل به انتخاب سهل‌ترین مسیر ممکن دارد (Tabatabai, 2008).

۴. اعتبار استخدام: بهره‌گیری از اشیاء و دیگران برای نیل به غایات شخصی.

۵. اعتبار اجتماع: محصول توافق دو سویه در استخدام متقابل و نیاز به هماهنگی در روابط انسانی است (Tabatabai, 1995).

ویژگی‌ها: پیشینی، ضروری، فطری، همگانی، و برخوردار از کارکردهای اخلاقی، فنی و عقلانی مستقل از حضور جامعه.

ب) اعتباریات بعدالاجتماع

این مفاهیم صرفاً در بستر زندگی جمعی معنا می‌یابند و محصول نهادهای اجتماعی‌اند:

۱. اعتبار اصل ملک: مالکیت مفهومی است که بدون توافق اجتماعی و ساختار حقوقی مبتنی بر قرارداد اجتماعی قابل تصور نیست. در ذات خود، مالکیت به حقوق طرفین و مقبولیت عمومی نیاز دارد. در تحلیل علامه، ملک ریشه در «اختصاص» دارد؛ یعنی نسبت فرضی میان فرد و شیء، که در بستر جامعه به صورت نهاد حقوقی مالکیت ظهور می‌یابد (Tabatabai, 1985, 1995, 2008).

۲. اعتبار کلام و سخن: زبان حاصل نیاز به تفهیم و تفاهم است و در بستر اجتماعی به الفاظ و قراردادهای دلالتی بدل می‌شود. در ابتدا، انسان از اصوات طبیعی بهره می‌برد، اما در سیر اجتماعی، الفاظ به عنوان نمادهای قراردادی برای معانی اعتبار می‌شوند (Motahhari, 1994).

۳. اعتبار ریاست و مرئوسیت: ساختار قدرت در جامعه ریشه در غریزه‌ی استخدام دارد. انسان با بهره‌گیری از توان برتر، دیگران را به خدمت می‌گیرد و رابطه‌ی فرماندهی و

فرمانبری شکل می‌گیرد. آمر از فعل مأمور به منزله‌ی توسعه‌ی وجودی خویش بهره‌مند می‌شود و ابزارهایی چون مدح، ذم، پاداش و کیفر، ساختار این اعتبار را تثبیت می‌کنند (Tabatabai, 1995, 2008).

۴. اعتبارات مبتنی بر تساوی طرفین: در کنار اعتبارات مبتنی بر سلطه، مفاهیمی نیز وجود دارند که بر اساس برابری، رضایت و مصلحت مشترک بنا می‌شوند؛ نظیر قرارداد، مبادله و توافق. این اعتبارات جنبه‌ی ارشادی دارند و نه مولوی؛ یعنی مخاطب را به سمت خیر و فایده رهنمون می‌کنند، نه آن‌که الزام بیرونی بر او تحمیل شود (Motahhari, 1994; Tabatabai, 2008).

در مجموع، نظریه اعتباریات در نظام فکری علامه طباطبایی، تصویری نو از چگونگی پیدایش، تحول و کارکرد مفاهیم در حیات عملی انسان ارائه می‌دهد. این نظریه، با شناسایی و طبقه‌بندی دقیق انواع اعتبارات—اعم از عملی و ماهوی، ثابت و متغیر، محض و غیرمحض، و نیز پیشاجتماعی و پساجتماعی—ساختاری مفهومی بنیان می‌نهد که از سطح ادراک فردی تا نهادهای اجتماعی را پوشش می‌دهد. بر مبنای این دستگاه، مفاهیم بنیادینی چون وجوب، حسن و قبح، و استخدام، برخاسته از قوای فطری و فعاله عقل عملی انسان‌اند و زمینه‌ساز مفاهیم پیچیده‌تر و قراردادی‌تر چون مالکیت، ریاست، قانون و عدالت می‌شوند. این گذار از اعتبارات فردی به ساختارهای اجتماعی، مبتنی بر پیوستار عقلانی و فطری انسان است که در نسبت با اجتماع، به بازتولید مفاهیم نوین می‌انجامد. بدین‌سان، نظریه اعتباریات نه تنها امکان تحلیل مفاهیم بنیادین سیاست و اخلاق را فراهم می‌آورد، بلکه افق‌هایی برای گفت‌وگوی تطبیقی میان فلسفه اسلامی و نظریه‌های مدرن فلسفه سیاست و اخلاق می‌گشاید. این چارچوب، ابزار فهم پویای نهادهای اجتماعی، کارکرد زبان، و جایگاه عدالت در نظم اخلاقی و مدنی به‌شمار می‌رود.

نتیجه‌گیری

نشان‌دهنده رویکرد چندوجهی و تجربی علامه در مواجهه با تحول مفاهیم‌اند. نهایتاً، نظریه اعتباریات علامه طباطبائی نه تنها مرز میان حقیقی و اعتباری را به گونه‌ای نو بازتعریف می‌کند، بلکه امکان بازسازی علوم انسانی بر مبنای عقلانیت اسلامی و اقتضائات بومی را نیز فراهم می‌سازد. این نظریه، کوششی اصیل برای پیوند میان هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، و فلسفه اجتماعی است؛ تلاشی که با بازاندیشی بنیادهای مفهومی، زمینه نظری مناسبی برای نقد و تکمیل دستگاه‌های فکری معاصر در قلمرو عدالت، قدرت و اخلاق فراهم می‌سازد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجم مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The theory of *i'tibārīyāt* (constructed concepts) in the philosophical system of Allameh Tabataba'i represents a profound attempt to distinguish the dimensions of human cognition that are oriented toward reality from those that are oriented toward practice, need, and social regulation. Unlike earlier Islamic philosophers, who often treated non-real concepts as marginal or secondary, Tabataba'i offered a systematic epistemological account of their genesis and role. He traced the intellectual origins of this framework partly to discussions in *uṣūl al-fiqh* but extended them into a comprehensive epistemology that sought to explain how human beings create conceptual structures without external referents that nonetheless have real social, ethical, and psychological consequences. In his analysis, real perceptions mirror the order of being, while constructed perceptions arise out of volition, goals, and the social demands of life. This duality makes human cognition not merely a mirror of external being but also a generative faculty for producing structures such as law, ethics, and social norms. Tabataba'i insisted that earlier thinkers had not given an

تحلیل فلسفی-معرفت‌شناختی اعتباریات در اندیشه علامه طباطبائی آشکار می‌سازد که این مفاهیم، برخلاف تصور رایج، صرفاً برساخته‌هایی قراردادی یا سطحی نیستند، بلکه ساختارهایی اساسی برای تحقق حیات ارادی و اجتماعی انسان‌اند. نظریه اعتباریات با تمرکز بر نقش قوای فعاله، نسبت «باید»، و قابلیت جعل مفاهیم نو، عقل عملی را به عنوان نیرویی خلاق و نهادساز معرفی می‌کند که در پاسخ به نیازهای روانی، فطری و اجتماعی، به تولید مفاهیم اعتباری می‌پردازد. در این چارچوب، مفاهیمی چون عدالت، ریاست، مالکیت، خانواده و حتی پول، جلوه‌هایی از تلاش عقل عملی برای سامان‌دهی اراده و اجتماع‌اند؛ مفاهیمی که هم در سطح فردی ایفای نقش می‌کنند و هم در سازمان‌دهی نهادهای اجتماعی و زبانی حضور دارند. سه روش پیشنهادی برای کشف منشأ اعتبارات—مطالعه تاریخ مفاهیم، بررسی جوامع بدوی، و تحلیل ذهن کودک—

independent, systematic discussion of *i'tibārīyāt* (Tabatabai, 1995), though later scholars such as Yousefzadeh questioned this historical claim (Yousefzadeh, 2001). Nevertheless, this assertion demonstrates his intention to create an independent philosophical framework. Moreover, the significance of his project should be seen not as a reaction to ideological currents like Marxism but as an attempt to address the fundamental philosophical question of how non-real constructs govern human life. Thus, the discussion of *i'tibārī* concepts provides an epistemological bridge between metaphysical reality and practical human existence, positioning philosophy not only as a search for truth but also as a science of social construction and human flourishing.

Central to Tabataba'i's exposition is his analysis of the mental processes that generate *i'tibārī* concepts. He emphasized that these concepts are neither arbitrary nor mere linguistic conventions but products of the active faculties of the human mind, particularly the faculty of imagination and practical reason. Human needs and teleological orientations demand the creation of such concepts, which then acquire functional roles in life. For instance, the

metaphorical construction “man is a lion” shows how the mind attributes the limit of one entity to another, producing psychological and motivational effects (Tabatabai, 2008). Similarly, the attribution of “ownership” or “moral duty” derives from the relation of “ought,” which has no direct external correlate but is grounded in the functional relationship between human faculties and volitional goals (Tabatabai, 1985, 2008). This analysis implies that constructed concepts emerge from the interplay between objective necessities and subjective volition. They are neither purely conventional nor metaphysically grounded but occupy a middle zone of rational construction. Tabataba’i proposed three methodological strategies to uncover their roots: analyzing complex concepts by tracing them back to simpler ones like “employment,” studying primitive societies and even social animals, and observing the developmental stages of children’s cognition (Khansari, 2008). In all cases, the evidence suggests that social life is impossible without such constructs. Even though they lack external referents, they exert real influence in structuring behavior, language, and institutions, thereby making i’tibārīyāt indispensable to understanding human existence.

In defining the purpose and function of i’tibārī perceptions, Tabataba’i linked them to the dual layers of human existence: the biological and the cognitive-emotional. Real perceptions address the first layer, but the second requires concepts that mediate between faculties and needs. This explains why metaphors and symbolic designations produce emotional and motivational effects even when they are not literally true (Motahhari, 1994). The human mind, therefore, generates concepts such as “money,” “husband,” or “authority,” which lack real referents but nevertheless operate as effective structures in social life (Tabatabai, 1985). These constructs are not merely subjective illusions; they are rational-affective devices that serve as necessary instruments for organizing collective existence. The key marker of their i’tibārī nature is the presence of the “ought” relation: whenever

cognition is goal-oriented and action-directed, the resulting concepts belong to this category (Tabatabai, 1995). In this sense, i’tibārīyāt form the foundation of ethics and social order, not because they correspond to external entities but because they regulate conduct. Oliaei’s analysis further highlighted that concepts such as “deservingness” or “command” do not arise from the essences of objects but from the mental relation between human will and practical goals (Oliaei, 2010). From this angle, i’tibārī perceptions are constitutive rather than representational; they generate order by structuring action and social relations.

The distinctive features of i’tibārī concepts illustrate their hybrid ontological status. They are subjective yet produce external effects; they are rooted in real perceptions but are not demonstrable by syllogistic proof. Tabataba’i noted that if a concept had no external effect, it would be meaningless (Tabatabai, 1985). Their validity is measured not by correspondence with reality but by their pragmatic effectiveness in guiding action. They are mental in origin, arising from imagination and will, and are highly variable, influenced by social conditions, emotional states, and historical transformations. For example, the concept of justice may change its practical applications across different eras, though its general form persists (Tabatabai, 1985). Environmental and professional contexts, repetition and indoctrination, and scientific and civilizational progress all influence their formation and evolution (Esmaeili, 2014; Oliaei, 2010; Tabatabai, 1995, 2008). At the same time, these constructs always depend on a grounding in real perceptions, because the human mind cannot invent purely arbitrary meanings (Tabatabai, 2008). This also explains why they cannot be demonstrated through strict logical syllogisms: they lack the essential structures required for formal definition and proof (Tabatabai, 1995). Instead, they are sustained by dialectical reasoning and social consensus, operating in a domain between theoretical intellect and practical reason (Khansari, 2008;

[Khosropanah, 2011](#)). Thus, *i'tibārī* concepts exemplify a category of cognition that is neither reducible to factual truth nor dismissible as mere convention.

The social dimension of *i'tibārīyāt* emerges most clearly in Tabataba'i's treatment of them as foundations of collective life. Social institutions such as law, justice, property, and governance are all constructed concepts. They lack external referents but are indispensable for regulating interactions and distributing power. Their legitimacy depends not merely on consensus but on their alignment with practical reason and innate human disposition (*fiṭrah*). As Tabataba'i emphasized, concepts without external effect amount to "real falsehood" ([Tabatabai, 1995](#)), which means that legitimacy requires a grounding in rational utility. The principles underlying this framework include the principle of employment (*istikhdām*), the principle of causality, and the principle of adaptation to needs. The principle of employment explains the human tendency to use others for self-interest, which provides the foundation of social interaction ([Oliaei, 2010](#); [Tabatabai, 2008](#)). The principle of causality grounds concepts like obligation and necessity in the real structure of cause and effect ([Tabatabai, 1995](#)). The principle of adaptation to needs ties *i'tibārī* perceptions to biological and social necessities, allowing them to evolve with civilization ([Tabatabai, 1985](#); [Yousefzadeh, 2001](#)). These principles position constructed concepts as rational responses to the demands of life, explaining why they are both historically variable and ontologically anchored. Moreover, Tabataba'i's theory can be described as a form of functional realism: values and constructs are real not by correspondence but by their regulatory role in human existence ([Darwall, 2001](#); [Tabatabai, 2008](#)). This places his philosophy between metaphysical realism and relativism, offering a middle path that grounds values in practical reason while acknowledging their constructed character. Finally, Tabataba'i provided a systematic classification of constructed concepts that shows

their scope and variety. He distinguished between general philosophical abstractions and practical constructs, between stable and variable concepts, between pure and impure constructions, and between pre-social and post-social constructs ([Esmaeili, 2014](#); [Khosropanah, 2011](#); [Yousefzadeh, 2001](#)). Pre-social constructs arise from individual faculties and include notions like obligation, good and evil, ease, employment, and sociality ([Motahhari, 1994](#); [Tabatabai, 2008](#)). Post-social constructs, by contrast, require collective life and include property, language, authority, and contractual relations ([Tabatabai, 1985, 1995, 2008](#)). Even animals, he noted, display rudimentary constructed perceptions for survival ([Tabatabai, 1985](#)), though only humans, through the faculty of judgment (*taḥdīq*), can create complex ethical and legal constructs ([Yousefzadeh, 2001](#)). This classification illustrates the continuity from individual cognition to institutional structures, suggesting that human society itself is a vast edifice of constructed concepts built upon the foundations of innate faculties and practical reason. By systematizing these categories, Tabataba'i provided a conceptual framework for rethinking the human sciences on Islamic philosophical grounds, showing how ethics, law, politics, and social life can be reconstructed as products of rational, volitional, and functional cognition.

In conclusion, Tabataba'i's theory of *i'tibārīyāt* establishes a philosophical system that bridges ontology, epistemology, and social philosophy. Constructed concepts are not arbitrary inventions but necessary structures produced by the human mind to mediate between needs and action. They are subjective yet effective, variable yet grounded, non-demonstrable yet rationally indispensable. Their role in shaping ethics, law, and society demonstrates that the human world is fundamentally a constructed world, though its constructions are tethered to reality through practical reason and innate disposition. By articulating this theory, Tabataba'i offered an original framework for understanding the

foundations of social life and opened the possibility of reconstructing the human sciences on the basis of Islamic philosophy. This achievement not only clarifies the epistemological status of values and institutions but also provides tools for critically engaging modern social thought, positioning his philosophy as a vital contribution to the dialogue between tradition and contemporary challenges.

References

- Darwall, S. (2001). *A Look at 20th-Century Moral Philosophy*. Suhrevardi Office.
- Esmaeili, M. A. (2014). A Study of Conventional Perceptions in Islamic Theology. *Islamic Wisdom*, 1(2), 69-98.
- Khansari, M. (2008). *Islamic Philosophy*. SAMT.
- Khosropanah, A. (2011). *Allamah Tabatabai: Philosopher of Islamic Humanities*. Islamic Culture and Thought Research Institute.
- Mosleh, S. J. (2013). *The Relationship Between Islamic Philosophy and the Humanities*. Research Institute of Hawza and University.
- Motahhari, M. (1994). *Collected Works* (Vol. 6). Sadra.
- Oliaei, A. (2010). *Social Reality and Conventional Matters: From the Perspective of Allamah Tabatabai and John Searle*. Islamic Culture and Thought Research Institute.
- Tabatabai, S. M. H. (1985). *The Principles of Philosophy and the Method of Realism* (Vol. 2). Sadra Publications.
- Tabatabai, S. M. H. (1995). *Tafsir al-Mizan* (Vol. 3,7,18,19). Islamic Publications Office.
- Tabatabai, S. M. H. (2008). *Nihayat al-Hikmah (The End of Wisdom)*. Bustan-e Ketab.
- Yousefzadeh, M. (2001). *Islamic Moral Philosophy*. Astan Quds Razavi Research Foundation.